

بررسی و نقد آرای سیوطی در آیات مجمل و مبین قرآن کریم

علی اکبر بابایی^۱

چکیده

یکی از دانش‌های پیش‌نیاز تفسیر قرآن و یکی از مباحث علوم قرآنی شناخت آیات مجمل و مبین و مسائل مربوط به آن است. سیوطی عالم معروف علوم قرآنی، فصلی را در معرفی آیات مجمل و تبیین آن قرار داده و تبیین آن آیات را در قالب دو قسم متصل و منفصل دانسته است. او همچنین آیاتی را برای مجمل قرآن و تبیین متصل و منفصل آن مثال آورده است. مقاله حاضر با روش تحلیلی انتقادی در نقد دیدگاه سیوطی نوشته شده است. پژوهش پیش‌رو، هم در مجمل بودن شماری از آیاتی که سیوطی مجمل پنداشته، مناقشه کرده و مبین بودن آنها را توضیح داده است و افزون بر آن، هم وجود تبیین متصل برای آیات مجمل را نفی کرده و هم مبین نبودن آیه‌ای را که سیوطی مبین آیه‌ای مجمل دانسته، تبیین کرده است.

واژگان کلیدی: سیوطی، آیات مجمل، آیات مبین، تبیین متصل، تبیین منفصل.

مقدمه

یکی از دانش‌های پیش‌نیاز تفسیر قرآن که از مباحث علوم قرآنی نیز شمرده شده، شناخت مجمل و مبین و مسائل مربوط به آن و آشنایی با آیات مجمل، مبین و مبین قرآن است؛ زیرا شناخت و تشخیص دقیق آیات مجمل، مبین و مبین قرآن و خلط نکردن میان آنها در فهم معنا و مقصود آیات تأثیری بسزا دارد و با توجه به اینکه آیات مجمل، مبین و مبین به آیات الاحکام اختصاص ندارند و در غیر آن آیات، حتی در آیات اعتقادی نیز وجود دارند، اهمیت و ضرورت این بحث روشن‌تر می‌شود. از این‌رو، افزون بر دانشمندان اصول فقه که در کتاب‌های اصولی خویش از مجمل و مبین و مسائل آن به جهت تأثیر آنها در استنباط‌های فقهی بحث کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: غزالی، ۱۴۱۷، ص ۱۹۱-۱۹۵؛ فخر رازی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۴۹-۲۱۸؛ میرزای قمی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۱۹۶-۲۲۷؛ آخوند خراسانی، ۱۴۲۶، ص ۲۵۲).

جلال‌الدین سیوطی، عالم معروف علوم قرآنی نیز در التحبیر فی علم التفسیر، در نوع چهل و هفتم و چهل و هشتم به اختصار مجمل را تعریف کرده و به اقوال در باره جواز و منع وقوع آن در قرآن اشاره داشته و مثال‌هایی از آیات قرآن برای آن دو آورده است (سیوطی، ۱۴۰۸، ص ۱۰۳). وی در الاتقان فی علوم القرآن، نوع چهل و ششم از کتابش را در بیان مجمل و مبین قرآن قرار داده و در آن به تعریف مجمل، بیان اسباب اجمال و اقسام تبیین پرداخته و آیات بسیاری را مثال برای آیات مجمل آورده و در تبیین آنها به وسیله آیات دیگر سخن رانده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۳-۶۹۹).^۱ برخی از آرای سیوطی در بیان آیات مجمل و مبین قرآن و اقسام تبیین آیات مجمل و آیات مبین از جهاتی ضعیف، قابل مناقشه و نادرست بوده و مشتمل بر خلط میان آیات مجمل و مبین است که تاکنون بدانها توجه نشده است. البته برخی، سخنان سیوطی را ترجمه کرده و توضیح داده‌اند (ر.ک: دشتی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰-۱۸۰) و برخی نیز با استمداد از اندیشه‌های علامه طباطبایی به تحلیل آرای سیوطی پرداخته و کلام او را در بیان اجمال و تبیین آیات توضیح داده و با برخی روایات تأیید کرده‌اند (فتاحی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۴، ص ۱۲۱-۱۴۶)، ولی مطالعه انتقادی در سخنان سیوطی نداشته‌اند و آرای وی در آیات مجمل، اقسام تبیین و آیات مبین را تحلیل انتقادی نکرده‌اند؛ حال آنکه نقد سخنان و آرای وی در امور یادشده می‌تواند در حصول شناخت و تشخیص دقیق آیات مجمل، مبین و مبین قرآن و خلط نکردن میان آنها مؤثر باشد. از

۱. در خور یادآوری است که البرهان فی علوم القرآن، اثر محمد بن عبدالله زرکشی (۷۹۴ق) پیش از الاتقان سیوطی (۹۱۱ق) تألیف شده و سیوطی در الاتقان فراوان از آن کتاب استفاده کرده، ولی در آن کتاب از مجمل و مبین بحث نشده است.



این‌رو، این مقاله ذیل سه عنوان: ۱. مجمل‌انگاری آیات مبین؛ ۲. متصور نبودن تبیین متصل؛ ۳. مبین‌پنداشتن آیه‌ای که مبین نیستند، با روشی تحلیلی-انتقادی به نقد دیدگاه و سخنان سیوطی می‌پردازد.

۱. مجمل‌انگاری آیات مبین

مُجْمَل، اسم مفعول از مصدر اجمال است و یکی از معانی لغوی اجمال، مختصر آوردن کلام، سر بسته و بدون تفصیل بیان کردن مطلب است (قیومی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۰). در فرهنگ فارسی نیز مُجْمَل به سخن مختصر، کوتاه و کلامی که معنای آن محتاج به شرح و تفسیر باشد، معنا شده است (معین، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۸۸۲). در اصطلاح علم اصول فقه نیز آن را به چیزی که دلالتش واضح نیست، تعریف کرده‌اند (محقق حلّی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۹۵؛ مظفر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹۵). سیوطی نیز گفته است: «المجمل، ما لم تتضح دلالتها؛ مجمل چیزی است که دلالتش واضح نیست» (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۳). از کلام برخی از عالمان علم اصول (ر.ک: میلانی، ۱۴۲۳، ج ۴، ص ۴۵۴) استفاده می‌شود که مجمل، گاه حقیقی است و آن، کلامی است که در هیچ معنایی ظهور ندارد؛ مانند حروف مقطعه قرآن (الم، المص، کهیعض و...) و گاه حکمی است و آن کلامی است که معنای ظاهری دارد، ولی مقصود گوینده نامعلوم است و به اصطلاح، مراد استعمالی آن معلوم است، ولی نسبت به مراد جدی کاشفیت ندارد، برای مثال، گفته‌اند در مجلسی که افرادی از شیعه و اهل تسنن حضور داشتند از شخصی پرسیدند برترین صحابه رسول خدا ﷺ چه کسی است؟ وی پاسخ داد «مَنْ بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ» (قمی، بی‌تا، ج ۳، ص ۷۳). معنای عبارت این جمله آشکار است «کسی که دخترش در خانه او بود»، ولی دلالتش بر مقصود گوینده واضح نیست؛ زیرا اگر مرجع ضمیر «بِنْتُهُ»، «مَنْ» و مرجع ضمیر «بَيْتِهِ» رسول خدا ﷺ باشد، معنای این جمله آن است که فردی از صحابه که دخترش در خانه رسول خدا ﷺ بود، مانند ابوبکر و عمر برترین صحابه‌اند؛ ولی اگر مرجع ضمیر «بِنْتُهُ» رسول خدا ﷺ و مرجع ضمیر «بَيْتِهِ» «مَنْ» باشد، معنایش این است که فردی از صحابه که دختر رسول خدا ﷺ در خانه او بود؛ مانند حضرت علی (علیه السلام) برترین صحابه است و این جمله نسبت به هیچ‌یک از این دو معنا ظاهر نیست. بنا بر این، می‌توان گفت «مجمَل» کلامی است که معنای آشکاری نداشته باشد یا دلالتش بر مقصود گوینده‌اش واضح نباشد».

کلمهٔ مقابل مجمل، مُبَيَّن است و مبین اسم مفعول از مصدر تبیین، از باب تفعیل و از

کلمه بیان است و در لغت، بیان، به وضوح و انکشاف و کشف کردن شیء (ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰؛ فیومی، بی تا، ج ۱، ص ۷۰)؛ و تبیین، به توضیح دادن و آشکار کردن شیء (انیس و دیگران، ۱۴۰۸، ص ۷۹)؛ و مبین، به روشن، واضح، هویدا، لفظی که دلالت آن واضح باشد، معنا شده است (معین، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۷۷۸). در اصطلاح علم اصول فقه نیز به کلامی که معنا و دلالت آن بر مقصود گوینده اش آشکار باشد، مبین گفته می شود (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۲۶، ص ۲۵۲؛ محقق حلّی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۹۵)؛ چه اینکه معنا و دلالت آن کلام، به خودی خود آشکار باشد و چه به خودی خود آشکار نباشد و با بیان و قرینه ای که متصل به آن است آشکار شود (ر.ک: محقق اردبیلی، بی تا، ص ۱۰۳). بنابراین تعریف، اگر آیه ای به خودی خود (با توجه به عبارتش به تنهایی) معنایش واضح نباشد، ولی با توجه به سیاق یا قرینه متصل دیگری معنایش واضح باشد، آن آیه مبین است، نه مجمل.

سیوطی اما با اینکه خود مجمل را به چیزی که معنایش واضح نیست تعریف کرده است، شماری از آیاتی را که معنای آنها با توجه به سیاق (کلمات یا جمله ها یا آیات قبل و بعد آنها) آشکارند مجمل انگاشته و آنها را در شمار آیات مجمل آورده است که در این مقاله، چهار نمونه از آن آیات را بررسی کرده، نادرستی دیدگاه سیوطی را درباره آن آیات بیان می کنیم:

۱-۱. «... لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...»

این آیه یکی از آیاتی است که سیوطی در الاتقان خود، در بحث مجمل و مبین، از آیات مجمل شمرده است؛ زیرا می گوید: (آیات) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامت: ۲۲-۲۳) بر جواز (امکان) دیده شدن (خدای متعال در آخرت) دلالت دارند و جمله «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» را تفسیر می کنند به اینکه مقصود از آن، این است که چشم ها به او احاطه ندارند نه اینکه چشم ها او را نمی بینند. و در ادامه، تفسیر «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (انعام: ۱۰۳) به احاطه نداشتن چشم ها به خدا را از ابن جریر از ابن عباس نقل کرده و معنا شدن آن به دیده نشدن خدا با چشم را با نقل عبارتی از عکرمه، بیان کرده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۵).

از کلام سیوطی به دست می آید که به نظر وی، در معنای «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» دو احتمال و دو دیدگاه است: نخست، دیده ها به او احاطه ندارند؛ دوم، دیده ها او را نمی بینند؛ و مقصود خدای متعال از آن روشن نیست و مجمل است و با آیه «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»، اجمال آن رفع و آشکار می شود که معنای آن احاطه نداشتن دیده ها به خدای متعال است، نه دیده نشدن خدای متعال با دیده ها و



بر این اساس، آیه «... لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...» را از آیات مجمل شمرده! و آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» را مبین آن قرار داده است! حال آنکه مفسران شیعه و مفسران معتزله برخلاف سیوطی، آیه «... لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...» را از آیات مبین و آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» را از آیات مجمل دانسته‌اند و آیه «... لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...» را مبین آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» قرار داده‌اند.

بررسی

جمله «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» را که سیوطی مجمل دانسته، مجمل نیست؛ زیرا «الْأَبْصَارُ» جمع «الْبَصَرِ» است و معنای ظاهر «البصر»، چشم است؛ راغب اصفهانی گفته است: «بَصْرٌ، به عضو نگاه‌کننده گفته می‌شود؛ مانند سخن خدای متعال که فرموده است: «كَلَّمَحَ الْبَصَرِ؛ مانند چشم بر هم زدن» (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۱۱۸)، برخی دیگر از لغت‌دانان نیز گفته‌اند: «الْبَصَرُ»: العین (انیس و دیگران، ۱۴۰۸، ص ۵۹)، در قرآن کریم نیز فراوان کلمه «الابصار» یا «ابصار»، به معنای چشم‌ها به کار رفته است (ر.ک: نحل: ۷۸؛ مؤمنون: ۷۸؛ سجده: ۹؛ ملک: ۲۳)، از جمله در آیه «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ...» (نور، ۳۰)، و فعل «لا تُدْرِكُهُ» با تعلقش به «الْأَبْصَارُ» ظهور در نفی «دیدن» دارد نه در نفی احاطه علمی. از این رو بسیاری از مفسران این جمله را به معنای اینکه "چشم‌ها خدا را نمی‌بینند" تفسیر کرده‌اند، برای نمونه:

مقاتل بن سلیمان مفسر صاحب تألیف قرن دوم،^۱ «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» را به «لا يراه الخلق في الدنيا» (مخلوقات خدا) او را در دنیا نمی‌بینند) تفسیر کرده است (مقاتل، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶۳).

طبری،^۲ پس از نقل سخن کسانی که «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» را به احاطه پیدا نکردن دیده‌ها به او، معنا کرده‌اند، از افراد دیگری مانند عایشه و سدی نقل کرده که آن را به «لا يراه شيء» (هیچ چیز او را نمی‌بیند) تفسیر کرده‌اند و از مسروق - یکی از مفسران تابعی - نقل کرده که به عایشه گفتیم: آیا (حضرت) محمد ﷺ پروردگارش را دید؟ (عایشه) گفت: سبحان الله (منزه است خدا)! از آنچه گفتمی مو به بدنم راست شد، آنگاه آیه «... لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ...» را قرائت کرد. طبری سپس در توضیح دیدگاه این افراد گوید: این افراد معنای ادراک در این آیه را رؤیت (دیدن) دانسته‌اند و انکار کرده‌اند که خدا در دنیا و آخرت با چشم‌ها دیده شوند و آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» را به معنای انتظار آنان به رحمت و ثواب خدا تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۳۹۲).

۱. برای آشنایی با مقاتل بن سلیمان و اثر تفسیری‌اش، ر.ک: بابایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹، ۳۱۹.

۲. برای آشنایی با طبری و کتاب تفسیرش، ر.ک: همان، ص ۵۰۲-۵۰۸؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۵۲-۸۶.

دیدن سخنان دیگر طبری در بیان اقوال در تفسیر این آیه به کتاب او (ج ۲۷، ص ۶۷-۶۸) رجوع کنید.

ابن ابی حاتم رازی^۱ نیز وجه اول در تفسیر، این آیه را دیدن خدا با چشم بیان کرده و برای این وجه اخباری را از صحابه و تابعین آورده است (ابن ابی حاتم، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۱۳۶۲-۱۳۶۳). جصاص نیز این آیه را به «لا تراه الابصار» (چشم‌ها او را نمی‌بینند) تفسیر کرده و گفته است: نمی‌توان این آیه را با استناد به آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» به دنیا اختصاص داد؛ زیرا در معنای «نظر» چند احتمال است که از جمله آنها انتظار ثواب است؛ چنان‌که این معنا از جماعتی از سلف (عالمان گذشته) روایت شده است (جصاص، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۶).

سمرقندی نیز برای این آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» معنای رؤیت (دیدن) را روایت و بیان کرده است (سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹۱).

زمخشری، مفسر معروف معتزلی^۲ نیز در تفسیر این آیه گفته است: بصر، جوهر لطیفی است که خدای متعال آن را در حس بینایی سوار کرده که دیده شدنی‌ها، با آن دیده شوند؛ پس معنای «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» این است که دیده‌ها به او تعلق نمی‌گیرند و او را درک نمی‌کنند، او برتر از این است که دیده شود؛ زیرا دیده‌ها به چیزی تعلق می‌گیرند که در جهتی باشد (زمخشری، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۴۱).

آلوسی، مفسر معروف اهل تسنن در قرن سیزدهم (م ۱۲۷۰ق) نیز خبر داده که بیشتر متکلمان، «بَصْر» در این آیه را به عضو بینایی (چشم) معنا کرده‌اند (آلوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۴۴-۲۴۵). ابوریّه، از عالمان متأخر اهل تسنن نیز روایات دلالت‌کننده بر دیده شدن خدای متعال با چشم را که مخالف «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» هستند، نپذیرفته و مردود دانسته است (ابوریّه، بی‌تا، ص ۱۰).

مفسران شیعه نیز دلالت این آیه را بر اینکه خدای متعال با چشم دیده نمی‌شود، واضح دانسته‌اند و برخی از آنان در تفسیر و توضیح آن، سخن گفته‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۳۹۹-۴۰۰؛ طبرسی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۰۲ و ۶۹۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۲۹۲، ۳۰۹-۳۱۱). برخی از آنان در بحث محکم و متشابه آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» را متشابه شمرده و آیه «... لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...» را از آیات محکمی که آن آیه را تفسیر می‌کند، دانسته‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۲). بنا بر این،

۱. برای آشنایی با ابن ابی حاتم و اثر تفسیری‌اش، ر.ک: همو، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۱۳-۵۱۷؛ همو، ۱۳۸۱، ص ۳۲۲-۳۲۷.

۲. برای آشنایی با زمخشری، مذهب، مکتب و روش تفسیری و اثر تفسیری‌اش، ر.ک: همو، ۱۳۹۱، ص ۲۴۸-۲۰۱.



هم طبق نظر بیشتر مفسران فریقین و هم بر پایه بررسی و تحقیقی که انجام گرفت، آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» از آیات مبین است و اینکه سیوطی آن را از آیات مجمل شمرده و مبین آن را آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» قرار داده خطا و بر خلاف دیدگاه عایشه و سدی بر حسب گزارش طبری و مخالف دیدگاه مقاتل بن سلیمان، ابن ابی حاتم رازی، جصاص، سمرقندی، زمخشری، آلوسی، ابوریه و همۀ مفسران شیعه است (بابائی، ۱۳۹۸ش، ص ۱۵۰).

۱-۲. «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ...»

سیوطی این آیه ۲۲۹ سوره بقره را نیز در شمار آیات مجمل آورده و آیه «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا حِجْلَ لَهَا مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...» (بقره: ۲۳۰) را تبیین منفصل آن معرفی کرده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۵). توضیح سخن وی آن است که در آیه «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ...» طلاق، مجمل است؛ زیرا معلوم نیست منظور از آن، طلاق رجعی (طلاق که شوهر می تواند پیش از پایان یافتن مدت عدّه از آن برگردد و زندگی با همسرش را ادامه دهد) است یا طلاق بائن (طلاق که شوهر نمی تواند از آن برگردد)، و آیه «فَإِنْ طَلَّقَهَا...» مبین است؛ زیرا با توجه به اینکه در آن آیه با صراحت بیان شده که شوهر پس از آن طلاق نمی تواند در زمان عدّه از آن برگردد و با همسرش زندگی کند و حتی با عقد جدید نیز نمی تواند زندگی با همسرش را از سر بگیرد، مگر اینکه آن زن با مردی دیگر ازدواج کند و آن مرد (شوهر جدید) پس از آمیزش جنسی با او، او را طلاق دهد، آنگاه شوهر پیشین می تواند با او ازدواج کند، معلوم می شود که طلاق در آن آیه طلاق بائن است و تردید و اجمالی در معنای آن نیست و آن آیه، مبین آیه قبل است؛ زیرا از معنای آن آیه فهمیده می شود که منظور از دو طلاق در آیه قبل، طلاق رجعی است و چون تبیین آیه قبل (بیان کردن اینکه منظور از «الطلاق مَرَّتَانٍ» طلاق رجعی است) در آیه ای دیگر است، این تبیین، تبیین منفصل است.

بررسی

اول آنکه ممکن است گفته شود جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ...» در کنار جمله «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، مبین است نه مجمل؛ زیرا «تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، به طلاق سوم که طلاق بائن است، تفسیر شده (ابن ابی حاتم، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۴۱۹؛ سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۵؛ طبری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۶۲۱؛ مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۴، ص ۶۰۰) و طبق این تفسیر، معنای «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، این است که شوهر پس از دو بار طلاق دادن و رجوع کردن به همسر خود پس از طلاق دوم، یا باید همسرش را به خوبی (و با رفتار خوب) نگاه دارد، یا او را به نیکی (و برای

همیشه) رها سازد و پس از آن برنگردد؛ یعنی با طلاق بائن، وی را طلاق دهد و با توجه به این جمله، معلوم است که دو طلاق قبل چنین نبوده‌اند و در آن دو طلاق، شوهر می‌توانسته به زندگی با همسرش بازگردد؛ یعنی طلاق‌ها رجعی بوده‌اند. بنابراین، جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» در این آیه، با توجه به سیاق (جمله بعد از آن) مجمل نیست و معنایش روشن و مبین و بی‌نیاز از مبین است. حتی می‌توان گفت اگر منظور از «تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» طلاق سوم نباشد و جمله «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» تفسیر شود به اینکه پس از طلاق دوم، شوهر می‌تواند به همسرش رجوع کند و با رفتار خوب او را نگاه دارد، یا اینکه به او رجوع نکند و او را به نیکی رها کند؛ باز از این جمله معلوم می‌شود که آن دو طلاق رجعی هستند؛ زیرا بنا بر این تفسیر نیز از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که شوهر پس از آن دو طلاق می‌تواند به زندگی با همسرش رجوع کند؛ پس در هر دو صورت جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» در این آیه با توجه به سیاق (جمله بعد از آن) از ابتدای نزول معنایش روشن و مبین بوده و مجمل نبوده و نیست تا اینکه نیاز باشد آیه بعدی آن را تبیین کند.

نکته دیگر این است که در سبب نزول این آیه روایت شده است که پیش از نزول این آیه، طلاق رجعی محدودیتی نداشت و شخصی از محدودیت نداشتن آن سوء استفاده کرد و با طلاق‌ها و رجوع‌های مکرر همسرش را آزار می‌داد، همسر وی به پیامبر خدا ﷺ شکایت کرد و این آیه برای محدود کردن طلاق رجعی به دو بار، نازل شد (ر.ک: طبری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۱۸). این سبب نزول نیز مؤید، بلکه مؤکد مجمل نبودن این آیه است؛ زیرا با توجه به این سبب نزول، معلوم است که «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» برای محدود کردن طلاق رجعی نازل شده است؛ یعنی طلاق که شوهر می‌تواند پس از آن رجوع کند، دو بار بیشتر نیست.

دوم، بر فرض اینکه از جمله «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»، یا سبب نزول آیه، وضعیت طلاق در جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» از جهت رجعی بودن یا بائن بودن روشن نشود و برای تبیین آن، به آیه بعد از آن (یعنی آیه «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...»)^۱ نیاز باشد و تبیین آن به این صورت باشد که از بائن بودن طلاق در آیه بعد معلوم شود طلاق در «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» رجعی است، باز این آیه مجمل نبوده و نیست؛ زیرا از مضمون این دو آیه به خوبی معلوم است که این دو آیه پیوستگی در نزول داشته‌اند و از ابتدای نزول با هم بوده‌اند؛ چنان‌که سبب نزول نیز آن را تأیید می‌کند و در نتیجه آیه بعد، قرینه متصل آیه قبل است و قرینه متصل، ظهورساز است؛ یعنی با وجود آیه بعد در کنار آیه قبل، آیه قبل (الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ) از ابتدای نزول، ظهور در طلاق رجعی

۱. پس اگر [مردی که دو بار زنش را طلاق داده، بار سوم] او را طلاق دهد، آن (زن) پس از آن طلاق برای او حلال نیست تا آنکه با همسری غیر از او ازدواج کند ...



داشته و هیچ‌گاه مجمل نبوده است، پس اینکه سیوطی این آیه را از آیات مجمل شمرده و آیه «فَإِنْ طَلَّقَهَا...» را تبیین منفصل آن معرفی کرده، نیز خطاست.

۱-۳. «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا...»

سیوطی آیه «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» (زخرف: ۱۷) را نیز از آیات مجمل شمرده و آیه «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» (نحل: ۵۸) را مبین و مفسر آن قرار داده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۶). توضیح سخن سیوطی آن است که در آیه هفده سوره زخرف، کلمه «مَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» (آنچه برای خدای صاحب رحمت مثل زده‌اند)، مجمل است؛ زیرا روشن نیست که چه چیزی را برای خدا مثل زده‌اند و آیه ۵۸ سوره نحل، به لحاظ اینکه در آن به جای «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» عبارت «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ» آمده، تبیین‌کننده «مَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» و رافع اجمال آن است؛ زیرا با توجه به این آیه روشن می‌شود که منظور از «مَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا»، دختر است.

بررسی

اشکال سخن سیوطی این است که آیه «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» با توجه به سیاق (آیات قبل و بعد) آن، معنا و مقصودش روشن است؛ زیرا قبل از آن، آیه «أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ؛ آیا خدا از آنچه خلق می‌کند دختران را (برای خود) اختیار کرده و برای شما، پسران را برگزیده است؟!»، و در یک آیه بعد از آن، جمله «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا؛ و فرشتگانی را که بندگان خدای صاحب رحمت هستند دختران (خدا) قرار داده‌اند»، آمده است و با توجه به کلمه «بَنَاتٍ» در آیه قبل و کلمه «إِنَاثًا» در آیه بعد از آن، روشن است که منظور از «مَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ» دختر است و اجمال و ابهامی ندارد، تا به تبیین و مبین نیاز باشد و این آیه نیز یکی دیگر از آیاتی است که مجمل نیست، ولی سیوطی آن را مجمل انگاشته است.

۲. متصور نبودن تبیین متصل برای مجمل

سیوطی در کتاب الاتقان، در نوع چهل و ششم، پس از تعریف مجمل و بیان اسباب اجمال، از مبین با عنوان تبیین یاد کرده و در بیان اقسام آن گفته است: «تبیین آیات مجمل، گاه متصل است، مانند «من الفجر» بعد از «الخیط الابيض من الخیط الاسود» در آیه ۱۷۸ سوره بقره و

گاه منفصل از آیه مجمل و در آیه‌ای دیگر است (ر.ک: سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۳-۶۹۴).
توضیح کلام سیوطی درباره آیه ۱۷۸ سوره بقره این است که کلمات «الْحَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ
الْحَيْطِ الْأَسْوَدِ؛ رشته سفیدی از رشته سیاهی»، مجمل است؛ یعنی معنا و مقصود خدای متعال
از آنها معلوم نیست و کلمه «مِنَ الْفَجْرِ» که پس از آن آمده روشن می‌کند که منظور از آن کلمات،
سفیدی روز و سیاهی شب است.

بررسی

چنان‌که پیشتر گذشت، در اصطلاح علم اصول، مجمل، کلامی است که معنای آن، یا مقصود
گوینده از آن معلوم نباشد، نه عبارت کلام به تنهایی دلالتی روشن بر معنا و مقصود گوینده‌اش
داشته باشد و نه قرینه‌ای متصل به کلام باشد که معنا و مقصود آن را روشن سازد. و مبین نیز کلامی
است که معنای آن و مقصود گوینده آن آشکار باشد، چه اینکه دلالت عبارت کلام به تنهایی بر
معنا و مقصود آن آشکار باشد؛ چه اینکه با قرینه‌ای پیوسته به آن، معنا و مقصودش آشکار شده
باشد؛ زیرا کلام متصل به قرینه‌ای که روشن‌کننده معنا و مقصودش باشد از آغاز وجودش مبین و
معنا و مقصودش آشکار است، نه اینکه در آغاز پیدایش مجمل باشد، سپس قرینه آن را تبیین کرده
و معنایش را آشکار کند. محقق حلی نیز فرموده است: مبین، گاه به کلامی که نیازمند بیان است
و بیانش بر آن وارد شده است، گفته می‌شود و گاه به کلامی که از آغاز بی‌نیاز از بیان باشد (محقق
اردبیلی، بی تا، ص ۱۰۳)، بنابراین، شمردن آیه «... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْحَيْطُ الْأَبْيَضُ
مِنَ الْحَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»، از آیات مجمل و مثال آوردن آن برای آیه مجملی که تبیین آن متصل
است، درست نیست؛ زیرا این آیه با وجود کلمه «مِنَ الْفَجْرِ»، از ابتدای نزول، معنایش روشن بوده
و از آیات مبین است نه اینکه ابتدا معنایش نامعلوم و مجمل بوده و سپس به واسطه کلمه من الفجر
اجمالش رفع و معنایش روشن شده باشد، و سرّ آن، این است که قرینه متصل به کلام چه لفظی
و چه غیر لفظی در ظهور کلام نقش دارد و ظهور ساز است؛ یعنی برای کلام ظهور ایجاد می‌کند.
با توجه به این بیان، روشن است که اصل تقسیم تبیین مجمل به دو قسم متصل و منفصل
نادرست است و تبیین متصل برای مجمل تصور ندارد؛ زیرا هر کلامی که با تبیین متصل باشد از
آغاز پیدایش مبین است و مجمل نیست تا نیازی به مبین و تبیین داشته باشد و مبین و تبیین مجمل
همیشه منفصل است، گویا سیوطی، سیاق را قرینه متصل نمی‌دانسته، یا قرینه متصل را در ظهور
کلام و ظهور ساز مؤثر نمی‌شمرده است و این اشتباه است؛ زیرا چنان‌که در کتاب قواعد تفسیر



قرآن، تبیین و تحقیق شده، قرینه متصل بودن سیاق و تأثیر آن در ظهور کلام از اصول عقلانی محاوره است که در همه زبان‌ها به آن ترتیب اثر داده می‌شود؛ هم عرف و عقلا در فهم ظهور کلام به آن توجه می‌کنند و هم دانشمندان مسلمان ظواهر متون دینی را با توجه به آن به دست می‌آورند (ر. ک: بابایی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۲ و ۱۲۶-۱۲۹).

۳. مبین پنداشتن آیه غیر مبین

تردید نیست که برای هر کلام مجملی باید مبینی باشد که اجمال آن را برطرف ساخته، مقصود کامل گوینده آن را آشکار سازد. مبین باید دلالتش بر تعیین معنا و مقصود کلام مجمل آشکار باشد تا اجمال مجمل برطرف شده و مجمل، مبین شود؛ ولی در کلام سیوطی به این نکته توجه نشده و آیه‌ای را که مبین و رافع اجمال نبوده مبین قرار داده است؛ وی در مبحث مجمل و مبین، آیه: «فَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...» (بقره: ۳۷) را یکی از آیات مجمل دانسته و مبین آن را آیه: «فَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳) معرفی کرده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۹۶).

توضیح کلام سیوطی این است که در آیه ۳۷ سوره بقره، «کلمات» از نظر معنا و مقصود مبهم بوده و به سخن دیگر، مصداق آن «کلمات» نامعلوم است و از این جهت این آیه از آیات مجمل شمرده می‌شود و آیه ۲۳ سوره اعراف آن «کلمات» را تبیین و تفسیر کرده است؛ زیرا در آن آیه بیان شده که حضرت آدم و همسرش، پس از خوردن از میوه درختی که از آن نهی شده بودند، با عبارت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ پروردگارا، به خودمان ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی حتماً از زیانکاران خواهیم بود» به درگاه خدای متعال توبه کردند و از او آمرزش و رحمت خواستند و با توجه به محتوای روشن این آیه، معلوم می‌شود که منظور از آن «کلمات»، همین دعای «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا...» بوده است.

بررسی

این کلام سیوطی نیز ناتمام است؛ زیرا در آیه ۲۳ سوره اعراف، آنچه بیان شده، این است که حضرت آدم و حوا، با عبارت «رَبَّنَا ظَلَمْنَا...» از خدای متعال آمرزش و رحمت خواستند و در آن، بیان نشده که مقصود از «کلمات» در آن آیه، دعائی است که در این آیه بیان شده تا مبین و رافع اجمال آن باشد و اینکه مقصود یا مصداق «کلمات» در آن آیه دعا و عبارت یاد شده در این آیه باشد. این حدس و احتمالی بیش نیست و با حدس و گمان، تبیین و تفسیر محقق نمی‌شود، و



حتی برخی مفسران گفته‌اند این احتمال که «کلمات» همان دعای «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...» باشد با آیات سوره اعراف و سوره بقره در بیان داستان حضرت آدم - علی نبینا وآله و علیه السلام - ناسازگار است؛ زیرا در سوره اعراف دعای «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...» قبل از آیه «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (اعراف: ۲۴) آمده است و طبق آیات سوره بقره، تلقی کلمات پس از خطاب «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۳). پس نه تنها در آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...» بیان و دلالت روشنی نیست بر اینکه مقصود یا مصداق «کلمات»، این دعاست، بلکه از مجموع آیات سوره بقره و سوره اعراف در بیان داستان حضرت آدم (علیه السلام) به خوبی استفاده می‌شود که «کلمات» غیر از آن دعا بوده است؛ چنان‌که در برخی روایات^۱ که هم در منابع شیعی آمده (ر.ک: صدوق، ۱۴۰۳، ص ۲۷۰) و هم سیوطی در کتاب تفسیر روایی خود الدر المنثور آورده، نقل است که ابن عباس گفت: از رسول خدا ﷺ کلماتی را که حضرت آدم از پروردگارش تلقی کرد و خدا توبه‌اش را پذیرفت، پرسیدم، فرمود: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الْأَتَبَتِ عَلَيَّ فَتَابَ عَلِيٌّ» از خدا درخواست کرد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السلام] توبه‌ام را بپذیر، پس خداوند هم توبه‌اش را پذیرفت (سیوطی، ۱۴۰۴، ص ۶۰-۶۱).

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله بیان شد به سه مطلب پی بردیم:

۱. در قرآن کریم آیات مجمل هست، ولی نباید هر آیه یا جمله‌ای را که در لفظ و عبارت آن اندک ابهام یا اختلافی باشد، از آیات مجمل شمرد. آیه مجمل، آیه‌ای است که معنای آن یا مقصود از آن حتی با توجه به سیاق (کلمات، جمله‌ها و آیات قبل و بعد) آن و دیگر قرائن متصل، مانند فضای نزول، آشکار نباشد، اما آیه‌ای که با توجه به معنای حقیقی و مفهوم عرفی کلمات و ساختار ادبی آنها، معنا و مقصودشان آشکار باشد، مانند «... لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...» مجمل نیستند؛ همچنین آیه‌ای که لفظ و عبارتشان به تنهایی آشکارکننده مقصود خدای متعال نباشند ولی با توجه به سیاق یا قرینه متصل دیگری معنا و مقصودشان آشکار باشد، مانند «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ...» و «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا...»؛ می‌بین هستند و نباید آنها را از آیات مجمل شمرد.

۲. تقسیم مبین یا تبیین آیات مجمل به دو قسم متصل و منفصل نادرست است؛ زیرا جمله و

۱. روایات متعدد و مختلف است و در این مقاله، مجال ذکر و بررسی آنها نیست. جا دارد که درباره تفسیر «کلمات» و بررسی روایات مربوط به آن، مقاله‌ای نوشته شود.



آیه‌ای که متصل به جمله و آیه آشکارکننده معنایش باشد، از ابتدای نزول مبین است و در نتیجه، مبین یا تبیین متصل متصور نیست و مبین هر مجملی منفصل است.

۳. برای آیات مجمل، مبین لازم است ولی هر آیه‌ای را نمی‌توان مبین آن آیات دانست، بلکه آیه‌ای را می‌توان مبین آیه مجمل دانست که آشکارکننده معنا و تعیین‌کننده مقصود آیه مجمل باشد. همچنین با احتمال و حدس نمی‌توان آیه‌ای را مبین آیه دیگر شمرد؛ مانند آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...» که سیوطی آن را مبین (تبیین‌کننده) آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...» قرار داده است، ولی تعیین‌کننده مقصود از «کلمات» نیست.

و از آثار مطالب این مقاله، حصول دقت در تشخیص آیات مجمل، مبین و مبین و خلط نکردن میان آنهاست.

منابع

* قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۶ق)، کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲. آلوسی، سید محمود (بی تا)، روح المعانی، جلدهای ۴-۱۰، [بی جا]: [بی نا].
۳. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۲۴ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الفکر.
۴. ابن فارس، احمد (۱۳۸۷ش)، ترتیب مقایس اللغة، ترتیب و تنقیح سعید رضا علی عسکری و حیدر مسجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۳۷۵ش)، روض الجنان و روح الجنان، ج ۷، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۶. ابوریّه، محمود (بی تا)، اضواء علی السنة المحمدیة، [بی جا]: نشر البطحاء.
۷. انیس، ابراهیم و دیگران (۱۴۰۸ق)، المعجم الوسیط، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۸. بابایی، علی اکبر (۱۳۸۱ش)، مکاتب تفسیری، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
۹. بابایی، علی اکبر (۱۳۸۷ش)، تاریخ تفسیر قرآن، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۰. بابایی، علی اکبر (۱۳۹۱ش)، مکاتب تفسیری، ج ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
۱۱. بابایی، علی اکبر (۱۳۹۴ش)، قواعد تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
۱۲. بابایی، علی اکبر (۱۳۹۸ش)، علوم قرآنی ۴، دلالت های قرآن کریم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۳. بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۴. جصاص، احمد بن علی رازی (۱۴۱۵ق)، احکام القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۵. دشتی (طیب حسینی)، سید محمود (۱۳۸۴ش)، ترجمه الاتقان فی علوم القرآن (۱)، تألیف عبد الرحمن سیوطی، قم: انتشارات دانشکده اصول دین.

۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا)، مفردات الراغب مع ملاحظات العاملی، [بی جا]: دارالمعروف.

۱۷. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۶ق)، الکشاف، بیروت: دارالکتاب العربی.

۱۸. سمرقندی، نصر بن محمد (بی تا)، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، بیروت: دارالفکر.

۱۹. سیوطی عبدالرحمن (۱۴۰۸ق)، التحیر فی علوم التفسیر، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲۰. سیوطی عبدالرحمن (۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م)، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، بیروت: دار ابن کثیر.

۲۱. سیوطی، عبدالرحمن (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، بیروت: دار المعرفة.

۲۲. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۳ق / ۱۳۶۲ش)، الخصال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۲۳. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ۳، ۷، قم: دفتر

انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷ش)، جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران؛ قم:

مدیریت حوزه علمیه.

۲۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۴ق)، مجمع البیان، بیروت: مؤسسه الاعلمی.

۲۶. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: دارالفکر.

۲۷. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۸. غزالی، محمد بن محمد (۱۴۱۷ق)، المستصفی فی علم الاصول، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۲۹. فتاحی زاده، فتحیه و دیگران (۱۳۹۴ش)، «تحلیل دیدگاه سیوطی درباره آیات مبین با تأکید بر

اندیشه های علامه طباطبایی»، فصلنامه مطالعات قرآنی، ش پیاپی ۲۴، حیرت: دانشگاه آزاد

اسلامی.

۳۰. فخر الدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۲ق)، المحصول فی علم الاصول، بیروت: مؤسسه

الرسالة.

۳۱. قیومی، احمد بن محمد (بی تا)، المصباح المنیر، ج ۱-۲، بیروت: دارالفکر.

۳۲. قمی، عباس (بی تا)، الکنی و الالقاب، تهران: مکتبه الصدر.

۳۳. محقق اردبیلی، احمد (بی تا)، زبدة البیان فی أحكام القرآن، تهران: المکتبه المرتضویة

لإحیاء الآثار الجعفریة.

۳۴. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق)، معارج الاصول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

۳۵. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م)، اصول الفقه، نجف: دارالنعمان.

٣٦. معین، محمد (١٣٧١ش)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
٣٧. میرزای قمی، ابوالقاسم (١٤٣٠ق)، القوانین المحکمة فی الاصول، قم: احیاء الکتب الاسلامیة.
٣٨. میلانی، سیدعلی حسینی (١٤٢٣ق/١٣٨١ش)، تحقیق الاصول، قم: مرکز تحقیق، ترجمه و نشر آلاء.